

تحلیل استعاره ساختاری «روح» در مرصاد العباد نجم‌الدین رازی

فاطمه سلطانی*

چکیده

استعاره‌های مفهومی (Conceptual Metaphor)، یکی از مهم‌ترین ابزارهای شناختی برای تبیین مفاهیم انتزاعی در متون عرفانی فارسی هستند. در کتاب *مرصاد العباد* نجم‌الدین رازی، مفهوم روح و سیر تربیتی آن، به واسطه مجموعه‌ای از استعاره‌های ساختاری برجسته تشریح شده است؛ بالاین‌حال، این حوزه تاکنون کمتر به‌طور نظام‌مند تحلیل شده است. این پژوهش با رویکرد توصیفی تحلیلی، به واکاوی ساختار و نگاهت‌های مفهومی برخی از مهم‌ترین استعاره‌های مرتبط با روح (از جمله استعاره‌های طفل، بذر و زندانی) در *مرصاد العباد* می‌پردازد. این استعاره‌ها نه تنها سازوکار تربیت و کمال روح را تبیین می‌کنند، بلکه امکان تفسیر جدیدی از ساخت مفهومی اندیشه عرفانی فارسی فراهم می‌کنند. برای استخراج داده‌ها، کل اثر به شیوه مطالعه متن پایه بررسی و استعاره‌ها با معیار تکرار، برجستگی و نقش در فرایند تربیت روح گزینش شد. با توجه به دستاورد پژوهش، هدف از تربیت و پرورش روح آن است تا به مرتبه کمال، تحلیه و به معرفت الهی برسد. به بیانی دیگر، سیر تربیت روح باید به گونه‌ای باشد که دوباره به مقام قرب الهی و موطن اصلی خود برگردد و به مرتبه فنای در حق برسد.

◀ **کلیدواژه‌ها:** استعاره مفهومی، استعاره ساختاری، تربیت روح، *مرصاد العباد*، تحلیه، معرفت، محبت.

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائل عرفان اسلامی، تبیین هدف از خلقت انسان و جایگاه روح در این فرایند است. یکی از عارفانی که به شرح این مسئله پرداخته، نجم‌الدین رازی عارف و نویسنده اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم است. او در *مرصاد العباد* با تکیه بر سنت اسلامی، جایگاه ویژه‌ای برای معرفت، تربیت و بازگشت روح قائل شده است. او تأکید می‌کند: «مقصود از وجود انسان، معرفت ذات و صفات حضرت خداوندی است» (رازی، ۱۳۸۶: ۲۲). تحلیل این دیدگاه، حاکی از آن است که فرایند تربیت روح، یکی از اصول بنیادین سلوک عرفانی و نیل به کمال انسانی تلقی می‌شود، و این نکته‌ای است که در سنت‌های فلسفی غرب نیز، به‌ویژه نزد افلاطون، جلوه دارد؛ هرچند افلاطون روح را با عالم مثال پیوند می‌دهد (تراویک، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۲۰) و رازی با آموزه‌های اسلامی آن را بازخوانی می‌کند. ازسوی دیگر، اشاره به «حجاب‌های روحانی و ظلمانی» در متون دینی و عرفانی - که قرآن کریم نیز به‌گونه‌ای ضمنی به آن اشاره دارد (ر.ک: ابراهیم: ۵؛ دخان: ۵۸) - نشان‌دهنده این است که یکی از موانع اساسی در فرایند سلوک و معرفت‌بخشی، فراموشی و بی‌خبری روح از اصل خویش است.

مطلب اساسی این پژوهش آن است که رازی برای فهم این مسیر تربیتی روح و ذکر موانع آن، از مجموعه‌ای استعاره‌های مفهومی بهره گرفته که دقیقاً نقشی شناختی در روشن‌سازی فرایند تربیت و کمال روح ایفا می‌کنند. این پژوهش بر تحلیل سه استعاره ساختاری منتخب برای مفهوم روح، یعنی «روح، طفل است»، «روح، بذر است» و «روح، زندانی است» متمرکز است و معیار این انتخاب، علاوه‌بر برجستگی آن‌ها، بر مبنای اهمیت محوری آن‌ها در مباحث تربیتی بوده است.

تحلیل کارکرد استعاره‌هایی مانند طفل، بذر و زندان، می‌تواند علاوه‌بر توجه به ریشه‌های دینی مبانی رازی، دیدگاهی نو برای تبیین سازوکار ذهنی و زبانی یکی از مهم‌ترین مفاهیم عرفان اسلامی فراهم کند. این جستار در پی پاسخ به این پرسش است

که برخی از مهم‌ترین استعاره‌های ساختاری مرتبط با «روح» در مرصاد العباد کدام است و این استعاره‌ها از نظر ساختار نگاشتی، چه روابط و کارکردهایی دارند؟
 بالاینکه آثار متعددی درباره استعاره‌های عرفانی نوشته شده‌اند، تحلیل ساختاری و جامع استعاره‌های «روح» با تمرکز بر روابط نگاشتی و معیارهای زبان‌شناختی در آثار عرفانی از جمله مرصاد العباد، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

۱-۱. ضرورت و اهمیت پژوهش

واکاوی علمی استعاره‌های ساختاری روح در مرصاد العباد با توجه به تجرد و پیچیدگی آن، نه تنها منجر به روشن‌سازی ابعاد تربیتی و معرفتی روح از منظر نجم‌الدین رازی می‌شود، بلکه روشی معتبر برای تفسیر و تحلیل لایه‌های معنایی متون عرفانی فارسی در اختیار پژوهشگران حوزه عرفان قرار می‌دهد.

۱-۲. پیشینه پژوهش

در همین اواخر، پژوهش‌های متعددی درباره استعاره مفهومی نوشته شده و متون منظوم و مثنوی زیادی از این نظر تحلیل شده است. در ادامه، پیشینه‌های مرتبط را بر اساس سه دسته «آثار نظری»، «تحقیقات تحلیلی روی متون عرفانی» و «مطالعات خاص درباره مرصاد العباد» طبقه‌بندی می‌کنیم.

- تعدادی از مقالات و کتاب‌ها بر جنبه نظری و توسعه مباحث مفهومی استعاره تمرکز دارند؛ برای مثال، گلفام و یوسفی‌راد (۱۳۸۱) در مقاله «زبان‌شناسی شناختی و استعاره» به تبیین اصول زیربنایی نظریه استعاره مفهومی و کاربرد آن در مطالعات ادبیات فارسی پرداخته و جایگاه استعاره را به عنوان عنصر بنیادین معناآفرینی برجسته ساخته‌اند. هاشمی (۱۳۸۹) نیز با ترجمه و انتشار مقاله‌ای از لیکاف با عنوان «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، مفاهیم بنیادین استعاره مفهومی را برای جامعه علمی ایران قابل استفاده تر کرده است. هاشمی در این مقاله، ضمن مروری انتقادی بر ارکان و انواع استعاره مفهومی، کاربردهای آن را در حوزه نقد ادبی فارسی بررسی نموده و به نقاط ضعف و قدرت این رهیافت پرداخته است.

- دسته‌ای دیگر از محققان، نظریه استعاره مفهومی را در متون عرفانی و ادبی تحلیل کرده‌اند؛ از جمله سلطانی و میرهاشمی (۱۳۹۸) در مقاله «جهان هستی درخت است در متون عرفانی»، سه اثر مرصاد العباد نجم‌الدین رازی، انسان کامل نسفی و معارف بهاء ولد را تحلیل کرده و نشان داده‌اند چگونه مفاهیم انتزاعی عرفانی با استعاره‌های طبیعی تصویرسازی می‌شوند. زرین‌فکر و همکاران (۱۳۹۲) در مقاله «استعاره مفهومی رویش در معارف بهاء ولد» با تحلیل استعاره‌های گیاهان و رشد، به تبیین جایگاه رشد روحانی در آثار عرفانی می‌پردازند اما تمرکز پژوهش، بر معارف بهاء ولد و استعاره‌های رویدنی است نه تحلیل همه‌جانبه استعاره روح. امیدعلی (۱۴۰۰) در مقاله «تحلیل استعاره مفهومی خشم در مثنوی مولوی»، نمونه‌های متعددی از استعاره مفهومی «خشم» را در مثنوی تبیین کرده است. براساس یافته‌های پژوهش، بسیاری از تصاویر شعری مثنوی در ارتباط با خشم و آموزه‌های تعلیمی آن با مفاهیم بنیادین استعاره خشم تناسب دارد. این مطالعات نشان می‌دهند که نظریه استعاره مفهومی در تحلیل سطوح مختلف تجربه عرفانی کاربرد دارد، اما غالباً محور تحلیل بر مفاهیمی نظیر هستی، رویدنی‌ها، خشم و... قرار داشته و مقوله روح و نظام تربیتی خاص آن کمتر مورد توجه مستقل قرار گرفته است.

- پژوهش‌هایی نیز نوشته شده‌اند که استعاره مفهومی را در مرصاد العباد بررسی کرده‌اند. میرحسینی و کنعانی (۱۳۹۹) در مقاله «تحلیل شناختی استعاره‌های دل در مرصاد العباد»، انواع استعاره‌های ساختاری درباره «دل» را واکاوی کرده و نگاشت‌های معنایی مثل «دل، ماده است»، «دل، انسان است» و «دل، مکان است» را با توجه به بافت اثر تحلیل کرده‌اند. این مقاله به دلیل تمرکز بر مفاهیم دل، خاستگاه مناسبی برای تحلیل مفهومی شمرده می‌شود، اما حوزه روح را مستقلاً بررسی نکرده است. مقاله دیگر با عنوان «تحلیل کارکرد تعلیمی خوشه‌های تصویری در مرصاد العباد»، به وسیله محمدی و همکاران (۱۳۹۸) نوشته شده است؛ نتایج این تحقیق نشان می‌دهد تحلیل کارکرد تعلیمی خوشه‌های تصویری با استفاده از تصویرسازی مبتنی بر زیست جهان مخاطبان و تناسب

مضمون و تصویر شکل گرفته است. با وجود پژوهش‌های متعددی که به استعاره‌های مفهومی در *مرصاد العباد* پرداخته‌اند، عمده توجه پژوهشگران به مفاهیمی چون «دل»، «هستی»، یا کارکرد خوشه‌ای استعاره بوده و موضوع روح، به‌ویژه با تأکید بر جنبه‌های تربیتی و پرورشی آن کمتر به‌طور اختصاصی و مفصل موضوع تحلیل قرار گرفته است و پژوهش حاضر از این نظر تازگی دارد.

۲. مبانی نظری

براساس مطالعات زبان‌شناسی شناختی در چند دهه اخیر، استعاره، موضوعی صرفاً زبانی و ادبی نیست و کاربردهای استعاره محدود به کاربرد واژه، عبارت یا جمله نیست؛ بلکه استعاره فرایندی فعال در نظام شناختی بشر محسوب می‌شود. در ذیل، استعاره شناختی و عناصر مرتبط با آن تشریح می‌شود.

۲-۱. استعاره شناختی

زبان‌شناسی شناختی در مبحث تحلیل زبان به‌عنوان وسیله‌ای برای سازمان‌دهی، پردازش و انتقال اطلاعات، معناشناسی را در تجزیه و تحلیل‌های زبانی در اولویت قرار داد (گلفام و یوسفی‌راد، ۱۳۸۱: ۱ و ۲) و به استعاره همچون یک ابزار و قالب روان‌شناسی زبان نگریست که کارکرد اصلی آن در چندمعنایی بودن هر کلمه است (قاسم‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۵-۲۶). نظریه معاصر ادعا می‌کند نظام ادراکی انسان اساساً سرشتی استعاری دارد و استعاره را یکی از صنعت‌های ادبی می‌داند که در کل یا قسمتی از اثر، به‌صورت منسجم جاری شده است و ساختی عمودی دارد. پژوهشگران این حوزه معتقدند جایگاه استعاره نه در واژه‌ها، که در اندیشه ماست. در نظر قدما، استعاره صرفاً به کلمه‌ای اطلاق می‌شد که یک معنای ثانوی داشته باشد. از نظر آن‌ها «استعاره نوعی صناعت است که می‌توان به زبان افزود تا برای انجام وظیفه یا کارکردی مجهزتر شود» (طاهری، ۱۳۹۵: ۵۶). به بیانی دیگر، براساس نظریه‌های جدید، استعاره امری بنیادین در نظام ادراکی انسان است و ریشه در تفکر دارد، نه فقط در زبان و واژه‌ها. در مقابل، قدما استعاره را صرفاً یک آرایه زبانی می‌دانستند که معنایی ثانویه می‌آورد و نقش آن افزودن زیبایی به زبان بود. این تفاوت،

نشان‌دهنده تحول نگرش از رویکردی زبانی-ادبی به رویکردی شناختی-مفهومی است. در نظریه جدید استعاره صرفاً یک کلمه نیست، گاه ممکن است که در کل یک اثر تنیده شده باشد و تمام اثر در قالب استعاره باشد.

۲-۲. نظریه پردازان حوزه استعاره شناختی

استعاره مفهومی به عنوان یکی از بنیان‌های نظری زبان‌شناسی شناختی، نخستین بار در سال ۱۹۸۰ توسط «جورج لیکاف» و «مارک جانسون» با انتشار کتاب «استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم» مطرح شد. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که مفاهیم انتزاعی در حوزه نظام مفهومی انسان با بهره‌گیری از مفاهیم عینی سازمان‌بندی می‌شود؛ یعنی زبان به ما نشان می‌دهد که در ذهن خویش مفاهیم عینی را چگونه بیان یا درک می‌کنیم. آن‌ها این نوع استعاره را که مبتنی بر درک امور انتزاعی بر پایه امور عینی و مفهومی یا تصویری کردن مفاهیم ذهنی است، «استعاره مفهومی یا ادراکی» نامیدند (Lakoff, 1993: 232). بسیاری از مفاهیم به‌ویژه مفاهیم انتزاعی از طریق انطباق استعاری اطلاعات و انتقال دانسته‌ها از زمینه‌ای به زمینه دیگر نظم می‌یابند؛ بدین‌روی توجه به بیان استعاری به‌ویژه از این نظر اهمیت دارد که تبیین جدیدی از کارکرد ذهن انسان در برخورد با جهان پیرامون در اختیار ما می‌گذارد (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۰). استعاره مفهومی در اصل «فهم و تجربه چیزی در اصطلاحات و عبارات چیز دیگر است. لیکاف و جانسون اساس این رابطه را که به شکل تناظرهایی میان دو مجموعه صورت می‌گیرد، «نگاشت» می‌نامند. به بیانی دیگر، نگاشت به فرایندی گفته می‌شود که در آن ویژگی‌ها، ساختارها یا معانی از یک حوزه (یا قلمرو) آشنا و ملموس به یک حوزه انتزاعی یا کمتر آشنا منتقل می‌شود. آن‌ها مجموعه‌ای را که دارای مفهومی عینی‌تر و متعارف‌تر است، قلمرو مبدأ یا منبع و مجموعه دیگر را که دارای مفاهیم انتزاعی و ذهنی است، قلمرو مقصد می‌خوانند (کوچش، ۱۳۹۳: ۱۵؛ Lakoff, 1993: 232).

در هر خوشه استعاری، مجموعه‌ای از نگاشت‌های معنایی وجود دارد که حول یک محور مرکزی شکل می‌گیرند و معنای مد نظر نویسنده یا شاعر را تقویت می‌کنند. به

گفته لیکاف، استعاره‌ای مانند «زندگی سفر است» نمونه‌ای رایج است که طی آن ویژگی‌های حوزه‌آشنایی مانند سفر (مسافر، مسیر، مقصد) به حوزه‌انتزاعی‌تر زندگی منتقل می‌شود و به فهم بهتر آن کمک می‌کند.

لیکاف و جانسون استعاره را در دسته‌بندی‌هایی از منظر جدید، مبتنی بر سه شاخه استعاره‌های ساختاری (Structural metaphor)، استعاره‌های وضعی یا جهت‌ی (Metaphor orientation) و استعاره‌های هستی‌شناختی (Ontological metaphor) می‌دانند. اساس استعاره ساختاری را سامان‌دهی یک مفهوم در چارچوب مفهومی دیگر می‌دانند و بر آن‌اند که اکثر استعاره‌های گزاره‌ای از این نوع هستند. برای مثال استعاره «مباحثه جنگ است»، نشان می‌دهد که ما چگونه بحث و مجادله لفظی را با تجربه جنگ و نبرد، مفهومی و تصویری می‌کنیم. استعاره‌های وضعی یا جهت‌ی استعاره‌هایی هستند که مفاهیم را براساس عمدتاً جهت‌گیری فضایی مانند بالا، پایین، عقب، جلو، دور، نزدیک و... سازمان‌دهی و مفهومی می‌کنند. مانند «شادی بالاست، اندوه پایین است». استعاره‌های هستی‌شناختی، شیوه‌هایی از دیدن مفاهیم نامحسوس مانند احساسات، فعالیت‌ها و عقاید را به مثابه یک هستی یا جوهر فراهم می‌سازند. برای مثال «تورم ما را گوشه‌گیر کرده است» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۶: ۳۷، ۵۷ و ۱۱۸).

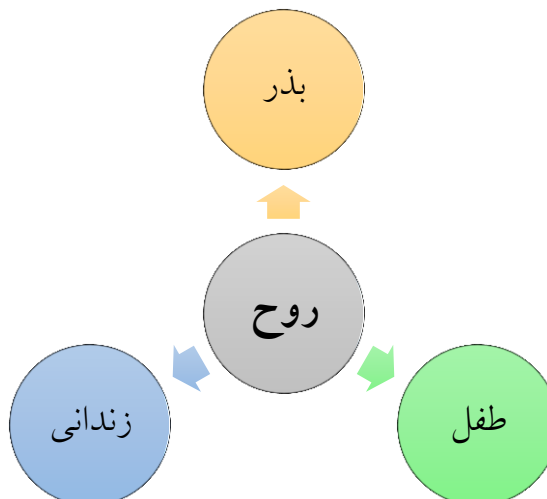
تمرکز و تأکید زبان عارفان بر «محور جانشینی» سبب دیرفهم شدن برخی متون عرفانی است؛ محور جانشینی به رابطه‌واژه با دیگر واژه‌هایی که می‌توانند در یک جایگاه زنجیره زبانی قرار گیرند، اشاره دارد (صفوی، ۱۳۹۴، ج ۲: ۳۸)؛ یعنی همان محور عمومی کلام که اجزا برحسب شباهت، جانشین یکدیگر می‌شوند ژرف‌ساخت‌های تأویلی و نقش آن‌ها در حرکت باطنی معنا، موجب می‌شود تا زبان عارفان بیش از محور هم‌نشینی بر محور جانشینی گسترش یابد (محمدی کله‌سر، ۱۳۹۳: ۹۹). بر این اساس یکی از راه‌های فهم مفاهیم عرفانی و انتزاعی همچون روح (جوهر اصلی وجود و محور سلوک عرفانی)، نفس (بیشتر وجوه حیوانی و شهواتی انسان را نمایندگی می‌کند) و دل (کانون

دریافت الهامات و معرفت (رازی، ۱۳۸۶: ۱۸۰-۱۸۲ و ۲۰۲-۲۰۴) در کتاب *مرصاد العباد*، درک و تفسیر استعاره‌هایی است که به کمک شبکه معنایی حوزه‌های مبدأ و مقصد بر هم منطبق شده‌اند؛ چراکه محققان معتقدند: «تنها راه ورود به این جهان (عرفان) ادراک استعارات است» (جبری، ۱۳۸۷: ۲۹).

با توجه به اینکه استعاره مفهومی به عنوان یکی از ارکان نظری زبان‌شناسی شناختی، ابزاری بنیادی برای سازمان‌دهی مفاهیم انتزاعی و تفسیر متون پیچیده عرفانی است، به کارگیری این رویکرد در تحلیل آثاری عرفانی همچون *مرصاد العباد* کاملاً ضروری می‌نماید. بررسی ساختارهای استعاری و نگاشت‌های مفهومی در این اثر، نه تنها به فهم عمیق‌تری از معنا و ژرف‌ساخت واژگان عرفانی کمک می‌کند، بلکه امکان دسترسی به لایه‌های تأویلی و نظام اندیشه عارفانه را نیز فراهم می‌سازد.

۳. بحث و بررسی

در *مرصاد العباد* درباره پرورش روح سه نگاشت مرکزی، «روح، طفل است»، «روح، بذر است» و «روح، زندانی است» به وسیله نویسنده مطرح شده است:



استعاره‌های مرکزی مرتبط با روح در *مرصاد العباد*

در این بخش، استعاره‌های ساختاری مربوط به مفهوم «روح» در مرصاد العباد تحلیل و بررسی خواهد شد.

۳-۱. نگاشت مرکزی: «روح طفل است».

این عبارات در حقیقت متناظرها یا برابرهایی است که براساس نگاشت استعاره «روح، طفل است» شکل گرفته است:

استعاره مرکزی: روح، طفل است.		
قلمرو مقصد	روح	طفل
	امکان یا عالم روحانی	رحم مادر
	خداوند	غذادهنده روح در عالم ارواح
	تعلق روح به بدن	ولادت
	خداوند	غذادهنده روح بعد از ولادت (پیوستن به جسم)
	علم و شناخت روحانی (کلیات و معارف علوم)	غذای جنین در رحم مادر
	نبوت	قابله
	تصفیه و تحلیه	شیر
	طریقت و حقیقت	دو پستان
	جهان غیب	مشیمه
	ظهور شهادت	خارج شدن کامل از مشیمه (ورود به عالم شهادت)
	معارف و علوم جزویات عالم شهادت	غذای روح بعد از پیوستن به جسم
	آلات حواس انسانی، قوای بشری و صفات انسانی	غذا دهنده روح برای کسب معارف و علوم عالم شهادت
	نبوت و ولایت (نبی و شیخ)	غذادهنده بعد از نهم‌ماهگی
	قالب و جسم	مهد
	اوامر و نواهی	بند گهواره
قلمرو مبدأ		

براساس نظریه لیکاف و جانسون، فرایند نگاشت استعاری به گونه‌ای عمل می‌کند که ساختار مفهومی حوزه‌ای آشنا (کودک و رشد او) برای مفهوم‌سازی و درک پدیده‌ای انتزاعی چون روح به کار گرفته می‌شود. این نگاشت‌ها، زنجیره‌ای منسجم از روابط و تطابق را همچون نمونه‌های ذیل تشکیل می‌دهند:

تولد روح ↔ تولد کودک: روح همچون کودک تولد می‌یابد و به دنیای ماده پا می‌گذارد.

پرورش روح ↔ تغذیه جسم کودک: همان‌گونه که کودک بدون تغذیه صحیح رشد نمی‌کند، روح نیز بدون غذای معنوی (علوم و معارف) از تعالی بازمی‌ماند.

هدایت روح ↔ مراقبت والد و مربی: کودک به مراقبت و راهبری مستمر نیازمند است، روح نیز برای دفع آسیب‌ها و رشد، محتاج راهبرانی چون نبی و ولی و مرشد است.

آسیب‌پذیری روح ↔ آسیب‌پذیری کودک: همان‌گونه که کودک بدون حمایت در معرض آسیب قرار دارد، روح نیز بدون مراقبت دچار نقص و انحراف می‌شود.

وابستگی به مهد و بند گهواره ↔ اهمیت قالب و شریعت: محدودیت‌های جسم (قالب) و اوامر و نواهی (قوانین تربیتی) مانند بند گهواره‌اند که روح را از آسیب محافظت می‌کنند. براساس نظر لیکاف و جانسون، استعاره «روح، طفل است» محدود به یک نگاشت ساده نیست، بلکه خوشه‌ای استعاری شکل می‌دهد که هریک از جزئیات زیست کودک، لایه‌ای مفهومی به ساختمان معنایی روح می‌افزاید. به این ترتیب، موضوعاتی همچون «تغذیه، رشد، حفاظت، هدایت و آسیب‌پذیری» به صورت مجموعه‌ای منسجم برای تبیین فرایند تعالی روح به کار گرفته شده‌اند.

در توضیح بیشتر استعاره مفهومی «روح، طفل است» باید گفت طفل نماد معصومیت و پاکی، وابستگی و نیاز و شور و اشتیاق است؛ بر این اساس این استعاره بدان معناست که روح انسان دراصل پاک و معصوم است و هنوز به گناهان و تعلقات دنیوی آلوده نشده است. انسان در مسیر سلوک خود، نیازمند هدایت و عنایت الهی است و روح

همچون کودکی که سرشار از شوق و اشتیاق یادگیری است، باید در سلوک خود همواره مشتاق و تشنه معرفت باشد و از تلاش برای رسیدن به حقیقت دست نکشد.

روح انسان از عالم امر است؛ یعنی عالمی که مقدار و کمیت و مساحت در آن نیست و بدون توقف زمانی و بی‌واسطه ماده پدید آمده است. همان‌طور که نفس نیاز به «تزکیه» دارد، روح نیز نیاز به «تحلیه» دارد؛ به این معنا که باید روح انسانی را به صفات نیکو و فضایل آراست. در بدایت حال، روح همانند طفلی است که برای رسیدن به مرتبه تحلیه باید تربیت شود. برای تفهیم و تبیین این معنی، نجم‌الدین رازی روح انسانی را که ابتدای امر به قالب می‌پیوندد، ضعیف و پرورش نیافته قلمداد می‌کند و معتقد است که باید تربیت شود (رازی، ۱۳۸۶: ۲۳۰)؛ به همین دلیل مبدأ ساختار استعاری را طفل می‌داند. او روح را آنگاه که هنوز در اماکن روحانی بود و هنوز به جسم انسانی نپیوسته بود، همچون طفلی تصور می‌کند. این طفل روح برای پرورش و رسیدن به مرحله تحلیه باید به‌واسطه آلات حواس انسانی، قوای بشری و صفات انسانی از غذاهای متنوع و علوم معارف تغذیه کند تا معارف و علوم جزویات عالم شهادت را کسب کند. روح انسانی، تا زمانی که هنوز وارد بدن نشده بود و در دنیای معنوی قرار داشت، ازسوی خداوند (یا عالم امر)، با دانش‌ها و معرفت‌های کلی تغذیه می‌شد. اما پس از تولد و پیوند یافتن با بدن مادی، خداوند همچون مادری مهربان، این کودک تازه‌وارد را که پیش از این نه ماه در رحم جسم بوده و همچون نوزادی ناتوان در گهواره بدن قرار گرفت، به او خوراک می‌رساند تا به تدریج بتواند غذای این دنیا را هضم کند (همان: ۹۹-۱۰۰). در این دوران، روح باید کم‌کم با شرایط این جهان انس بگیرد و برای حرکت، به تدریج با غذاهای لطیف و سپس غذاهای زمخت‌تر این دنیا تربیت شود (همان: ۱۰۰).

نکته شایان توجه آنکه تعلق روح به بدن تدریجی است. همان‌گونه که زایمان انسان تدریجی انجام می‌شود، ورود روح به جسم نیز به شکلی تدریجی صورت می‌پذیرد. هنگامی که جسم در رحم مادر قرار دارد، تعلق روح به بدن موجب زنده بودن و حرکت آن می‌شود، اما هنوز روح به حواس پنج‌گانه کاملاً وابسته نشده، یعنی نوزاد با چشم و

گوش نمی‌بیند و نمی‌شنود. پس از خروج کودک از رحم، حواس او تدریجاً فعال و کامل می‌شوند. در ادامه، صفاتی مانند حرص، طمع، خشم و شهوت نیز کم‌کم در نفس نوزاد ظاهر می‌شوند (همان: ۱۰۲).

درنهایت، روح به‌طور کامل از عالم غیب وارد دنیای محسوس می‌شود. اگر خوش‌بخت باشد، فوراً به دست پیامبران می‌افتد تا با احکام و دستورات دینی، رفتارها و اعمال او را سامان دهند و با آموزش حقیقت، طریقت و شریعت، به رشد و تربیت نهایی او بپردازند (همان: ۱۰۳).

بر این اساس، نجم‌الدین رازی تربیت روح را فرایندی چندمرحله‌ای و پیچیده می‌داند. در ابتدای امر، روح انسان به کودک تشبیه شده که با قرار گرفتن در «مهد» جسم، توسط «مادر شریعت» محدود می‌گردد تا از اعمال طبیعی بی‌هدف و آسیب‌رسان بازماند (همان: ۲۱۶). مرحله بعد دوران پرورش و تغذیه روح از حقیقت و طریقت است. با رشد و ظهور عقل، مقام نبوت و ولایت جای مادر و دایه را می‌گیرد و نبی و شیخ، روح کودک را با دو «پستان» طریقت و حقیقت، یعنی تعلیم شریعت و مشرب عرفانی، تغذیه می‌کنند (همان: ۲۱۸). مطلوب آن است که روح به‌تدریج هرگونه تعلقی را که از طریق حواس و قوا بر اثر «ازدواج» با قالب کسب کرده، باطل کند (همان: ۲۱۹-۲۲۰). رازی نقش پیامبر و ولی را همچون مادرانی معرفی می‌کند که مرید در خدمت آنان باید تعلقات را کنار بگذارد (همان: ۲۲۰-۲۲۲). مرشد با آموزش «طریقت» و «حقیقت»، هم اسباب گسستن تعلقات را فراهم می‌کند و هم راه تغذیه معنوی را می‌گشاید.

رازی برای تربیت روح هجده مرحله عملی برمی‌شمارد که به‌ترتیب عبارت‌اند از: زهد، توبه، تجرید، تقوا، صبر بر احکام شرع، مجاهده، شجاعت، ایثار، وفاداری به حقوق دیگران، فتوت، اخلاص، علم، نیازمندی، عیاری (جرئت در راه حق)، ملامت‌پذیری، ادب و حسن خلق، تسلیم به ولایت شیخ، و سرانجام فداکاری در راه خدا (همان: ۲۵۷-۲۶۶). تنها پس از طی این مراتب، روح به مرحله تحلیه می‌رسد؛ جایی که حجاب‌های وجودی برداشته شده و روح و عشق یکی می‌شوند و به مقام قرب راه می‌یابند (همان: ۲۶۶).

۲۱۸). در این مرتبه است که روح با مشاهده هرچیز در بیرون، نشانه حق را می‌بیند و عشقش صاف شده، از حجب «عین و شین و قاف» بیرون می‌آید؛ یعنی متوجه باطن موجودیت هرچیزی می‌شود. روح و عشق باهم درمی‌آمیزند و یگانه می‌شوند و باهم به سراپرده بارگاه احدیت پرواز می‌کنند. «در این مقام الطاف ربوبیت روح را بر بساط انبساط راه دهد و معاشقه "یحبههم و یحبونه" در میان آرد» (همان: ۲۱۸). نجم‌الدین رازی معتقد است بعد از درآمیختن عشق در روح، مناسبات و ملاطفات عاشقانه‌ای بین روح و حضرت حق صورت می‌گیرد و در جوار حق با مؤانست او و از تأثیر شراب عشق، هستی روح نیست می‌شود و فانی می‌شود. رازی برای بیان مقام فنای روح از تمثیل «شمع و پروانه» بهره می‌گیرد و می‌گوید: «فناي روح زمانی شکل می‌گیرد که شمع جمال صمدیت در تجلی آید و روح، پروانه صفت پر و بال بگشاید، جذبات اشعه شمع، هستی پروانه را می‌رباید، پرتو نور تجلی، وجود پروانه را به تحلیه صفات شمعی بیاراید، زبانه شمع جلال احدیت شعله برمی‌آورد، یک کاه در خرمن پروانه باقی نمی‌گذارد. بعد از این کار تربیت روح به تحلیه جذبات الوهیت مبدل شود» (همان: ۲۲۴).

رازی در استعاره مفهومی «روح، طفل است»، بیش از هرچیز بر نقش انفعال روح و نیاز دائمی آن به مرشد و هدایت بیرونی تأکید دارد؛ یعنی بدون عنایت «دایه/مرشد»، روح بالقوه باقی می‌ماند و به فعلیت نمی‌رسد. این نگاه، امکان رشد خودانگیخته روح را نادیده می‌گیرد و دستگاه فکری او را به سلوک تحت تعلیم و تربیت مرشد محدود می‌کند. کسانی همچون مولوی نیز روح را به طفل تشبیه کرده‌اند (مولوی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۷۲). او در این زمینه تلقی پویاتر و خلاقانه‌تری ارائه می‌دهد. مولوی برای رشد روحانی بر «استعداد ذاتی» و نقش «عشق» به عنوان نیروی رشد درونی تأکید بیشتری دارد. سهروردی نیز درباره تربیت روح سخن گفته است. او تربیت روح را منوط به خروج نور از عوالم ظلمانی و بازگشت به اصل نورانی می‌داند (سهروردی، ۱۳۷۲: ۱۵۰-۱۵۴). او نیز همچون رازی بر نقش پیر و شیخ تأکید دارد، اما ساختار او مبتنی بر فلسفه اشراق است، نه استعاره‌های مادری و کودکی. در مجموع، تلفیق میان جنبه‌های

عملی (رازی)، اشراق نوری (سهروردی) و سلوک عاشقانه (مولوی) می‌تواند چشم‌اندازی متوازن‌تر برای تربیت روح در عرفان اسلامی ارائه کند. درنهایت باید گفت استعاره مفهومی «روح، طفل است»، با تشکیل شبکه‌ای از نگاشت‌های مولد، ساختار ذهنی مخاطب را به سمت درک تدریجی، آسیب‌پذیر و وابسته بودن روح به هدایت آسمانی سوق می‌دهد و ازطریق زبان استعاری، تجربه عینی پرورش کودک را در خدمت بیان معانی عرفانی قرار می‌دهد و بدین‌ترتیب تحلیل استعاره از سطح کاربرد ظاهری به تشریح دقیق ساختار شناختی و نقش کارکردی آن در متن ارتقا می‌یابد.

۳-۲. نگاشت مرکزی «روح، بذر است».

متناظرها یا برابرهایی که براساس نگاشت استعاره «روح، بذر است» شکل گرفته، به شرح ذیل است:

استعاره مرکزی: روح، بذر است.		
قلمرو مقصد	روح	بذر
	جسم	زمین
	ایمان و عمل صالح	نور و آب و ...
	و نفخت فیه من روحی	دهقان
	عنایت حق و شریعت	آب و آفتاب
	دنیا	مزرعه
	تن	شجره
	اکفا و اتکا به بهشت	در مقام شجرگی بودن
	نفس و صفات نفسانی	برخی شاخه‌ها
	دل و صفاتش	شاخه‌های دیگر
	حواس	برگ‌ها
	قوای باطنی	ریشه
	سیر	شکوفه
	خفی (تجلی خفی)	اخکوک (زردآلو یا میوه کال)
	قربت و معرفت و رسیدن به کمال	میوه و ثمره
قلمرو مبدأ		

نجم‌الدین رازی در باب چگونگی پرورش روح از استعاره ساختاری دیگری با نگاشت مرکزی «روح، تخم است»، بهره گرفته است. منظور رازی از این نگاشت آن است که روح، برای رسیدن به کمال و مقام ثمرگی و درحقیقت برای تربیت و برای رسیدن به مقام و مرتبه معرفت، نیاز به آلات و ادوات متنوع دارد تا در مرتبه «شجرگی» یا همان متکی ماندن به نعمت‌های بهشتی توقف نکند (رازی، ۱۳۸۶: ۱۰۵). بدون پرورش مسلماً تخم روح در زمین قالب بالیده نخواهد شد و خاصیت خاک آن است که تخم را می‌پوساند و دیگر نمی‌توان از آن بهره‌ای یافت.

براساس نظریه لیکاف و جانسون، استعاره‌ها نقشه‌هایی مفهومی هستند که از حوزه‌ای ملموس (مثل کشاورزی و بذر) به حوزه‌ای انتزاعی (مراحل رشد روح) انتقال می‌یابند و باعث فهم‌پذیری و درک شهودی مفاهیم پیچیده می‌شوند. در این استعاره، مخاطب با تجربه حسی و زیسته کشاورزی، آسان‌تر سیر روح انسان را می‌فهمد. از نظر آن‌ها مؤلفه‌های تجربی حوزه بذر که نمادی از حیات، باروری و رشد است و مراحل رشد آن (خاک، آب، آفتاب، دهقان، آفات و...)، بر مفاهیم انتزاعی مرتبط با رشد و کمال روح نگاشت می‌شود. نگاشت‌های مفهومی این استعاره که مجموعه‌ای از ارتباطات ساختاری بین دو حوزه مبدأ و مقصد را تشکیل می‌دهند، عبارت‌اند از:

کاشت بذر در زمین ↔ حضور روح در بدن و آغاز سلوک.

زمین حاصلخیز یا نامساعد ↔ شرایط تربیتی و محیط معنوی.

آبیاری و مراقبت ↔ تغذیه روح از ایمان و عمل صالح.

آفات/مانع رشد بذر ↔ حجاب‌های نفسانی، تعلقات دنیوی، وسوسه‌ها.

رشد تدریجی بذر ↔ سیر تدریجی روح در مقامات سلوکی.

میوه‌دهی بذر ↔ دستیابی به معرفت و شهود واصلانه.

در توضیح مطالب بالا می‌توان گفت روح همانند بذر، سرمایه اصلی رشد و باروری بالقوه را در ذات دارد اما تا پرورش نیابد، از کمال بازمی‌ماند. رشد بذر تابع مراقبت دهقان، رشد روح نیز تابع عنایت خدا، پیامبر و مربیان است. آب، آفتاب و خاک مناسب

برای بذر، همانند ایمان، عمل صالح و معارف عرفانی برای روح‌اند. همان‌گونه که سنگ، خاک نامساعد یا آفات، جلوی رشد بذر را می‌گیرند، روح نیز ممکن است به‌علت موانع بیرونی یا درونی (حجاب‌های ظلمانی و نورانی) از رشد بازماند. در مرحله رشد، بذر به تدریج به ریشه، ساقه، برگ، گل و میوه بدل می‌شود، روح نیز به تدریج از حالات پایین‌تر به مراحل عالی معرفت و درنهایت قرب الهی می‌رسد. هدف نهایی، رسیدن به میوه و ثمر در عالم گیاه است و در عرفان، هدف، وصول به مراتب عالی‌ه و قربت حق است.

مطابق تحلیل لیکاف و جانسون، استعاره «روح، بذر است» خوشه‌ای از نگاشت‌های نظام‌مند و هم‌پوشان دارد که با شبکه‌ای پیوسته، روند پرورش، رشد، مانع، ابزار، و غایت را مفهوم‌سازی می‌کند. هر عنصر کاربردی در حوزه کشاورزی، تبیینگر یکی از ابعاد سلوک روحانی است و معنای پیچیده عرفانی را ملموس و عقل‌فهم می‌کند. این مفاهیم در *مرصاد العباد* بدین‌گونه تبیین می‌شود که در اندیشه نجم‌الدین رازی برای رسیدن روح به کمال و ثمره معرفت، لازم است که با ایمان، عمل صالح، عنایت الهی و رعایت شریعت پرورش یابد. ساختار روح به بذر و بدن به شجره تشبیه شده است؛ قوای باطنی ریشه، صفات نفس و دل شاخه‌ها و حواس ظاهری برگ‌ها دانسته شده‌اند. رشد کامل روح، همانند پرورش بذر، نیازمند عوامل مختلف و رفع موانع است. عقل به‌تنهایی کافی نیست و باید با ایمان و عمل کامل شود. همچنین، برای بارور شدن روح، وجود موانع یا حجاب‌های نورانی (الهی و معنوی) و ظلمانی (مربوط به دنیا) باید مرتفع شود تا روح به ثمره نهایی معرفت برسد (رازی، ۱۳۸۶: ۱۱۴-۱۱۶).

در اندیشه نجم‌الدین رازی، ارواح بشری هرچند مانند ملائکه از صفات ربوبی برخوردارند، میان آن‌ها و حقیقت، حجاب‌های نورانی بسیاری قرار دارد؛ رفع هریک از این حجب، آن‌چنان پرتوی شدید ایجاد می‌کند که می‌تواند موجب احتراق ارواح شود. تنها از طریق «معرفت شهودی» و تجلی صفات الوهیت در روح، امکان رفع این حجاب‌ها وجود دارد (همان: ۱۷۵). اما این تجلی فقط زمانی رخ می‌دهد که روح با

جسم (قالب) پیوند می‌خورد؛ چراکه لطافت محض روح به تنهایی مانع پذیرش تجلی صفات الهی است. به همین دلیل، حتی فرشتگان نیز به‌خاطر نداشتن تعلق به جسم، هرگز محبت آن‌ها به کمال نرسید و صلاحیت دریافت امانت الهی را نیافتند. بنابراین، پیوند روح و قالب یک ضرورت حکیمانه الهی برای پرورش و تکمیل صفت محبت در روح است. به همین منظور، خداوند هنگام صُنع انسان، دلی با ویژگی ترکیبی (زجاجی صفت: شدت صفا و کمی کدورت) آفرید تا مکان تجلی صفات الهی شود.

درعین حال، وجود حجاب‌های ظلمانی (موانع غیرنورانی و نفسانی) هم سبب می‌شود که روح از مشاهده ملکوت، تجربه جمال احدیت، ذوق گفت‌وگو با خدا و شرف قرب الهی محروم بماند. درمجموع، رازی معتقد است که کمال معرفت و محبت الهی در گرو ارتباط روح با جسم و رفع حجاب‌های نورانی و ظلمانی است تا روح بتواند به شهود و قرب حقیقی راه یابد. رازی در این باره می‌گوید اگر صاحب سعادت بر قانون شریعت، تخم روح را پرورش دهد، مدرکات در او به کمال می‌رسد و حجب مرتفع می‌شود، می‌تواند کلیات و جزویات عالم غیب و شهادت را ادراک کند و در این مرتبه است که هر ذره از ذرات این عالم را که مظهر صفتی از صفات خداوندی است و آیتی از آیات حق در آن تعبیه است، نقاب حجاب از چهره براندازد و جمال آیت حق بر نظر او عرضه دهد:

«ففی کل شیء له آیه تدلّ علی أنّه واحد»

(رازی، ۱۳۸۶: ۱۱۸)

پس غایت پرورش روح آن است که باید به معرفت برسد. رازی در *مرصاد العباد* به سه نوع معرفت عقلی، نظری و شهودی اشاره می‌کند (همان: ۱۱۴-۱۱۸): معرفت عقلی شامل ادراکات حسی و نفسانی است که در حکم مراحل ابتدایی رشد درخت است و تا معرفت حقیقی فاصله دارد؛ معرفت نظری مرحله‌ای است که اسرار آشکار می‌شوند اما معرفت هنوز کامل و پخته نیست و معرفت شهودی عالی‌ترین مرتبه است که با آن

می‌توان به ثمره و حقیقت معرفت دست یافت. به باور رازی، حقیقت معرفت تنها با معرفت شهودی محقق می‌شود (همان: ۱۲۰).

ویژگی برجسته استعاره «روح، بذر است»، تبیین عجز و موفقیت نسبی سالک در سیر و سلوک است؛ چنانچه روییده نشدن بذر، ناشی از فقدان عناصر محیطی (خاک مناسب، آب، دهقان) یا سلطه آفات، جلوه‌ای از توقف روح در مرحله‌ای خاص است و سطحی منسجم از قیود معرفتی را می‌سازد. در تفسیر رازی، نقش «دهقان/مرشد» نقشی تعیین‌کننده و برون‌زاد است؛ یعنی بدون هدایت مرشد و مراقبت او، بذر روح خشکیده یا تباه می‌شود. این نگاه، عنصر خودجوشی و ابتکار فردی را تضعیف کرده و فردیت سالک را کمتر برجسته می‌سازد. به بیانی دیگر، این استعاره بر اثرپذیری بیش از حد روح از محیط و شرایط بیرونی تأکید دارد و کمتر به انگیزش‌ها یا امکانات نهفته فردی توجه می‌کند. در معارف بهاء ولد نیز از استعاره بذر برای تبیین مراحل پرورش روح بهره گرفته شده است. او همچون نجم‌الدین رازی، روح را تخم، قالب را تن پنداشته است و تناظر کیفیت بازگشت انسان به مقصد خویش را بیان داشته است: «چنان‌که تخم روح هرکسی را از عالم غیب آوردند و در میان کالبد نشانند؛ چون بلند گشتند و شکوفه‌های خود و هواهای خود ظاهر کردند از زمین قالب نقلشان کردند و به بستان جنان در جویبار جنس خود نشانند» (بهاء ولد، ۱۳۳۸، ج ۱: ۳۴). روح انسان پس از کاشته شدن در زمین تن، رفته‌رفته به ثمر می‌رسد و با سپس با مرگ به میوه‌خانه عالم غیب منتقل می‌شود. در این نمونه، بهاء ولد عقاید خود را درباره مفهوم عرفانی وحدت وجود به تصویر کشیده است، درحالی‌که نجم‌الدین رازی غایت پرورش روح را رسیدن به معرفت شهودی می‌دانست (رازی، ۱۳۸۶: ۱۱۴-۱۱۸).

۳-۳. نگاشت مرکزی «روح، زندانی است».

خوشه‌های تصویری استعاره مرکزی «روح، زندانی است» به شکل زیر است:

استعاره مرکزی: روح، زندانی است.			
قلمرو مقصد	روح	زندانی	قلمرو مبدأ
	خداوند	پادشاه	
	جسم و قالب	زندان	
	حجب نورانی و ظلمانی	طلسم‌ها و بندهای زندان	
	دنیا	زندان‌سرا	
	ارواح	لشکرها	
	پیامبران	طلسم‌گشایان	
	الرحمن عَلم القرآن/ شریعت	دبیرستان طلسم‌گشایی	

مطابق نظریه لیکاف و جانسون، استعاره مفهومی «روح، زندانی است» از انتقال ساختار معنایی حوزه ملموس و آشنا (زندان و خوشه‌های معنایی آن) به حوزه انتزاعی معرفتی (روح و مناسبات آن) بهره می‌برد تا لایه‌های پیچیده تربیت روح و نقش پیامبران را تبیین کند. مطابق جدول بالا روح انسانی همانند زندانی است که در زندان جسم (قالب) به دستور پادشاه (خداوند) گرفتار آمده و هدف اصلی آن «رهایی از قید و بند زندان» و بازگشت به اصل خویش (عالم قرب) است. این استعاره علاوه بر انتقال معنای توصیفی، کارکرد شناختی دارد؛ یعنی فهم یک عرصه انتزاعی (رهایی روحانی) را با رجوع به تجربه ملموس (زندان) برای مخاطب میسر می‌سازد. نگاشت‌های مفهومی این استعاره که مجموعه‌ای از ارتباطات ساختاری بین دو حوزه مبدأ و مقصد را تشکیل می‌دهند، عبارت‌اند از:

محدودیت زندان ↔ محدودیت‌های جسمانی و دنیوی: همان‌گونه که یک زندانی آزادی ندارد، روح آدمی نیز تحت تسلط جسم از حرکت به سوی کمال بازمی‌ماند؛ زندانِ جسم مانند زندان تاریک و محدود آزادی روح را سلب می‌کند.

طلسم و بندهای زندان → حجب نورانی و ظلمانی: پدیده‌های مانع روحانی (صفات، دل‌بستگی‌ها، جهل) همچون طلسم‌هایی هستند که باید با راهنمایی پیامبران و اولیا باز شوند.

پادشاه و زندان‌بانان → مقام علوی خداوند و طرح تربیت الهی: رهایی روح بدون اراده و هدایت ملوکانه (وحی و شریعت) ممکن نیست.

آموزش طلسم‌گشایی در مدرسه → تربیت روح در شریعت: همان‌گونه که دست‌یابی به فنون فرار از زندان نیاز به آموزگار دارد، خروج روح از اسارت دنیا جز با تعلیم انبیا ممکن نیست؛ دنیای مادی به مثابه زندان‌سراست که محیط اسارت و جدایی از اصل را پدید آورده و تنها راه رهایی طی مسیر، تربیت و تزکیه در پرتو شریعت و هدایت پیامبران است.

نجم‌الدین رازی در بیان احتیاج به انبیا(ع) در پرورش انسان از استعاره مفهومی «روح، زندانی است» و از خوشه‌های معنایی مرتبط با آن یاری می‌گیرد. استعاره مفهومی روح، زندانی است و تشبیه جسم به زندان و یا قفس علاوه بر مرصاد العباد در آثار عرفانی شاعران کلاسیک ما نیز مشاهده می‌شود (ر.ک: عطار، ۱۳۷۳: ۲۲۷؛ سنایی، ۱۳۷۴: ۹۷؛ مولوی، ۱۳۸۸: ۹۷). «زندان» مفاهیمی مانند محدودیت، اسارت، تاریکی، جدایی و رنج را به ذهن متبادر می‌کند. در این مکان که درحقیقت همان زندان جسم است، آزادی حرکت و عمل از انسان سلب می‌شود. روح از اصل خود جدا می‌شود و از این دوری رنج می‌برد. همان‌طور که در تشبیه روح به طفل، سخن از پرواز روح بود و یا در تشبیه روح به تخم، سخن از به ثمر نشستن روح بود، در تشبیه روح به زندانی، هدف آزادی و خلاصی روح است. رازی معتقد است آنگاه که روح به قالب می‌پیوندد، درحقیقت در قید حبس قالب در می‌آید و باید در سفر خود، تربیت یابد و فواید بسیار حاصل کند تا بتواند از قید حبس خلاصی یابد و به عالم قرب برگردد. رازی در یک نگاشت اصلی، روح را در این دنیا که همچون زندان‌سرای است، یک زندانی تصور می‌کند که به امر

خداوند (پادشاه) در زندان جسم حبس شده است. این پادشاه، لشکر ارواح انبیا، ارواح اولیا، ارواح مؤمنان و ارواح کافران از آن اوست.^۱ بندها و طلسم‌هایی چون حجب نورانی و ظلمانی بر این زندان جسم قرار دارد که اگر از بین نرود، روح همچنان محبوس خواهد ماند. پس نیاز به طلسم‌گشایی است که کلید این زندان را باز کنند. انبیای الهی که در دبیرستان «الرحمن، علم القرآن» (رازی، ۱۳۸۶: ۱۲۸) علم طلسم‌گشایی را فرا گرفته بودند، یعنی همان صف اول لشکر ارواح که از نظر خاص حق تعالی پرورش و استعداد طلسم‌گشایی را یافته بودند، آن‌ها همان کسانی هستند که خلائق به واسطه هدایت آن‌ها باید طلسم‌گشودن را بیاموزند تا بتوانند از زندان تن و زندان‌سرای دنیا رهایی یابند. «پس ارواح انبیا که در دبیرستان "الرحمن، علم القرآن" اسرار طلسم‌گشودن را آموختند به لشکریان صفوف دیگر؛ یعنی اولیا، مؤمنان و کافران، طلسم‌گشایی را در شاگردی دکان انبیا بیاموزند» (همان: ۱۲۸). طلسم‌گشایی یعنی تربیت کردن و پرورش دادن روح. و تنها در این صورت است که طلسم‌ها و بندها گشوده خواهند شد. رازی معتقد است برای پروردن روح، ابتدا باید الفبای شریعت را آموخت و به آن عمل کرد. باید به اوامر به معروف و نواهی و متابعت از حق قیام کرد. اگر این کارها را با صداقت انجام دهیم، کم‌کم موانع روح برداشته می‌شود و لطف خدا به دل انسان می‌رسد و روح، یک قدم به جایگاه اصلی خودش نزدیک‌تر می‌شود (همان: ۱۲۹). نکته قابل تأمل آن است که قطع تمامی این مراحل جز به واسطه هدایت انبیا(ع) و اولیا ناممکن است. گفته شد که انبیا به واسطه نظر خاص حق تعالی، استعداد طلسم‌گشایی را آموخته بودند ولی اولیای حق باید خود نیز مراحل تربیتی را طی کنند تا استحقاق شیخوخیت را کسب کنند. رازی معتقد است هر شیخی باید پنج مرتبه را طی کند تا بتواند سالکی را پرورش دهد: نخست عبدیت حق که باید از ماسوای حق آزاد شود؛ دوم آنکه خود را از حجب صفات بشری و روحانی خلاص دهد؛ مرحله بعد آنکه به مقام خاص‌الخاص برسد؛ در مرحله چهارم باید لوح دل خویش را از نقوش علوم روحانی، عقلی و سمعی پاک کند تا

بتواند از حضرت حق، تعلّم علوم لدنی کند و در مرتبه آخر باید از وجود خویش بزاید. این تولد (معنوی) باعث می‌شود که سالک با کشش و لطف الهی، از علاقه‌ها و خواسته‌های دنیوی و لذت‌های نفسانی فاصله بگیرد و دل بکند (همان: ۲۴۰). مرید نیز باید کاملاً به راهنمایی شیخ خود اعتماد و از او پیروی کند تا بتواند از ویژگی‌های انسانی و خودخواهی رها شود و خودش را کاملاً به خواست و سرنوشت الهی بسپارد و وجودش را تسلیم اراده و حکم خدا کند (همان: ۲۴۳). به نظر می‌رسد نجم‌الدین رازی از این استعاره برای تأکید بر مواردی نظیر لزوم رهایی از تعلقات دنیوی، اهمیت تزکیه نفس، نقش پیامبر و مرشد، اهمیت ذکر و عبادت بهره برده است؛ چراکه دل‌بستگی به دنیا و مادیات، روح را در بند نگه می‌دارد و پاک‌سازی نفس از صفات ناپسند، راهی برای شکستن قفل‌های زندان است. پیامبران و یا مرشدان و پیران کامل مانند کسانی هستند که کلید زندان را در دست دارند و می‌توانند روح را آزاد کنند. انسان با یاد خدا و انجام عبادات می‌تواند روزنه‌هایی به سوی نور و آزادی بگشاید و درنهایت در راستای هدف این استعاره که ایجاد حس فوریت برای رهایی روح از اسارت است، روح با مرگ آگاهانه به‌عنوان راهکار نهایی رهایی، از زندان جسم خارج می‌شود. درنهایت باید اشاره کرد، در استعاره مفهومی «روح، زندانی است»، مجموعه‌ای از نگاشت‌های نظام‌مند حوزه ملموس زندان برای تبیین تجربه‌های پیچیده هستی‌شناختی و معرفتی انسان به کار گرفته شده تا نقش جسم، دنیا، پیامبران و شریعت در مسیر رهایی و بازگشت روح به قرب الهی با زبان ملموس و قابل فهم روایت شود.

این استعاره نیز همچون دو استعاره دیگر در *مرصاد العباد*، بر انفعال نسبی روح و نقش محوری هدایت، تربیت و راهبری ازسوی بیرون (به‌ویژه مرشد یا پیر) تأکید دارند. در مجموع، استعاره‌هایی که رازی برای روح به کار برده است، ضمن شفاف‌سازی روند سلوک، به انتقال تجربه‌های دینی و عرفانی از راه الگوهای آشنا یاری می‌رسانند، اما با تقلیل عاملیت فرد به سود مرشد، تصویری کاملاً جامعه‌محور از طی سیر و سلوک و بلوغ

روح ارائه می‌کنند. بدین‌سان، استعاره در مرصاد العباد نه تنها ابزار تبیین، بلکه بازتابی از دستگاه تربیتی و انسان‌شناختی مؤلف است.

۴. نتیجه

نجم‌الدین رازی به کمک استعاره‌ها، مفاهیم مربوط به پرورش روح را به شکلی ملموس و قابل درک برای مخاطبان خود بیان کرده است. هدف از سفر روح آدمی از عالم امر و عالم روحانی آن است که تربیت شود تا تخم محبت در دل ایشان کمال یابد و به معرفت الهی برسد و در مقام تحلیله به صفات نیکو و فضایل نفس آراسته شود. رازی برای تفهیم این مراحل تربیتی از استعاره‌های مفهومی استفاده می‌کند و با قرار دادن خوشه‌های معنایی متناسب با نگاشت مرکزی، این استعاره‌ها را تقویت می‌کند؛ با این شرح که در استعاره ساختاری «روح، طفل است»، هدف از تربیت و پروردن روح، رساندن روح به مرتبه تحلیله است تا مستعد گوهر «محبت» شود؛ با این تفسیر که روح همچون طفلی از امکان روحانی به جسم می‌پیوندد و با دو پستان شریعت و حقیقت پرورده می‌شود و با قطع تعلقات و خارج شدن از لباس بشریت تصفیه و تحلیله می‌شود تا آنکه در ذرات آفاق و آینه انفس، تنها حق را مشاهده می‌کند و عاشقانه در او فانی می‌شود. در استعاره ساختاری «روح، بذر است»، هدف از تربیت روح، دست یافتن به «معرفت شهودی» است. در این استعاره، روح به مانند بذر یا تخمی است که از منزل قرب الهی در زمین تن کاشته شد و به اسفل سافلین آمده، باید پرورده شود تا به کمال معرفت برسد. نجم‌الدین رازی معتقد است برای پرورش انسان به انبیاء(ع) احتیاج است و برای تحصیل منظور خود از استعاره مفهومی «روح، زندانی است» و خوشه‌های معنایی مرتبط با آن یاری می‌گیرد. کلید رهایی و خلاصی روح از زندان تن، در درجه اول در دست فلاح حقیقی و در درجه بعد در دست پیامبرانی است که در دبیرستان شریعت، طلسم‌گشایی و بندگشایی را آموخته بودند.

روح، در کلام نجم‌الدین رازی به «طفل»، «بذر» و «زندانی» تشبیه شده است. این سه مبدأ برای بالنده شدن (طفل)، شکوفا شدن (بذر) و رها شدن (زندانی)، نیازمند به افراد و عناصر دیگر دارند؛ چراکه اگر از آن‌ها مراقبت نشود و پرورش نیابند، روح همچون طفلی هلاک می‌شود، مانند بذری در خاک پوسیده می‌شود و همانند زندانی اگر راه فرار از زندان را نیاموزد، همچنان در بند و اسارت خواهد ماند.

اما روح در این سیر و سفر تربیتی با حجب و موانع زیادی مواجه خواهد شد و به کسانی نیازمند است که بتواند با کمک آن‌ها این موانع را مرتفع سازد؛ و به همین دلیل پرورش روح بعد از ولادت، یعنی تعلق به قالب، در سایه حقیقت، شریعت و طریقت امکان‌پذیر است و در پرتو عنایت حضرت حق، (مادر، دهقان، پادشاه)، هدایت انبیا(ع) و تربیت اولیا (قابله، آب و آفتاب و طلسم‌گشایان)، روح می‌تواند به مقصود خود نایل آید، آنچه لزوم این تربیت را ضروری می‌کند، آن است که روح باید دوباره به مقام قرب الهی و موطن اصلی خود برگردد و با داشتن گوهر معرفت، محبت و کمال، مستعد مؤانست با حضرت خداوندی شود و درحالی که مست شراب عشق الهی است، در او فانی شود.

در خاتمه باید گفت این پژوهش با رویکرد تحلیل استعاره‌های مفهومی و با تمرکز بر سه نگاشت بنیادین «روح، طفل است»، «روح، بذر است» و «روح، زندانی است»، نشان داد که نجم‌الدین رازی چگونه فرایند تربیت روح را نه فقط به زبان توصیفی، بلکه با نظام استعاره‌های منسجم و قابل تحلیل، قابل فهم و انتقال می‌سازد و به همین واسطه، خلأ موجود در تحلیل فرایند تربیت روح براساس استعاره‌های مفهومی در متون عرفان اسلامی فارسی تا حدی پر را می‌کند و الگویی روشمند برای بازخوانی متون عرفانی از منظر مطالعات استعاره‌ای ارائه می‌دهد.

پی‌نوشت

۱. نجم‌الدین رازی ارواح انسانی را مبدأ مخلوقات و موجودات می‌داند و مبدأ ارواح انسانی را روح پاک محمدی (ص). سپس خداوند ارواح انبیا (ع) را از قطرات نور محمدی آفرید و به مراتب از ارواح انبیا، ارواح اولیا و از ارواح اولیا، ارواح مؤمنان، ارواح کافران تا به مراتب پایین‌تر که حیوانات مختلف باشند. هرچه این ارواح نورانی و سپید به سمت پایین می‌روند، بر سیاهی و کدورت آن افزوده می‌شود (رازی، ۱۳۸۶: ۳۷-۳۸).

منابع

- قرآن کریم. (۱۳۷۸). ترجمه ناصر مکارم شیرازی. قم: نسل جوان.
- امیدعلی، حجت‌الله. (۱۴۰۰). تحلیل خشم در مثنوی مولوی براساس نظریه استعاره مفهومی لیکاف. متن‌پژوهی ادبی، دوره ۲۵، ۶۰-۸۵.
- بهاء ولد، بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی. (۱۳۳۸). معارف. تصحیح و مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: طهوری.
- تراویک، باکتر. (۱۳۷۳). تاریخ ادبیات جهان. ترجمه عربعلی رضایی. تهران: فرزانه.
- جبری، سوسن. (۱۳۸۷). استعاره در زبان میبدی. فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه، ۹ (۱۷)، ۲۹-۵۷.
- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۸۶). مرصاد العباد. به اهتمام محمدامین ریاحی. چ ۱۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- زرین فکر، مژگان، صالحی‌نیا، مریم، و مهدوی، محمدجواد. (۱۳۹۲). استعاره مفهومی رویش در معارف بهاء ولد. دوفصلنامه ادبیات عرفانی، ۵ (۹)، ۱۳۸-۱۷۲.
- سلطانی، فاطمه و میرهاشمی، طاهره. (۱۳۹۸). بررسی استعاره مفهومی جهان هستی درخت است در متون عرفانی. دوفصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)، ۱۱ (۲۰)، ۷-۳۱.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۷۴). حدیقه الحقیقه. تصحیح و تحشیه مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۷۲). حکمت الاشراق. تصحیح هانری کربن. تهران: طرح نو.

- صفوی، کوروش. (۱۳۹۴). *از زبان‌شناسی به ادبیات*. تهران: سوره مهر.
- طاهری، زهرا. (۱۳۹۵). بررسی سبک‌شناسانه زبان تصویری مرصاد العباد. *انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی ایران*. دانشگاه گیلان، ۱۱ (۲۵)، ۱۴۲-۱۵۷.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۷۳). *دیوان*. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: نگاه.
- قاسم‌زاده، حبیب‌الله. (۱۳۷۹). *استعاره و شناخت*. تهران: فرهنگیان.
- کوچش، ژلتان. (۱۳۹۳). *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*. ترجمه شیرین پورابراهیم. تهران: سمت.
- گلفام، ارسلان و یوسفی‌راد، فاطمه. (۱۳۸۱). زبان‌شناسی شناختی و استعاره. *تازه‌های علوم‌شناختی*، شماره ۳، ۴۶-۹۵.
- لیکاف، جرج و جانسون، مارک. (۱۳۹۶). *استعاره‌هایی که باور داریم*. ترجمه راحله گندمکار. تهران: علمی.
- محمدی‌کله‌سر، علیرضا. (۱۳۹۳). نقش تأویل در گسترش زبان عرفان. *نشریه علمی‌پژوهشی پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهرگویا)*، ۸ (۲)، پی‌پی ۲۷، ۹۹-۱۲۲.
- محمدی، مژگان و همکاران. (۱۳۹۸). تحلیل کارکرد تعلیمی خوشه‌های تصویری در مرصاد العباد. *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، ۱۱ (۴۳)، ۱-۲۶.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۸). *غزلیات شمس تبریزی*. مقدمه و گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- میرحسینی، مژگان و کنعانی، ابراهیم. (۱۳۹۹). تحلیل شناختی استعاره‌های دل در مرصاد العباد. *متن‌پژوهی ادبی*، شماره ۸۶، ۶۳۸۴-۲۸۴.
- هاشمی، زهره. (۱۳۸۹). *نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون*. *ادب‌پژوهی*، شماره ۱۲، ۱۱۹-۱۴۰.

Lakoff, G. (1993). *The contemporary theory of metaphor*, In Geeraerts, Dirk (Ed.). (2006) *Cognitive linguistics: basic readings* (Cognitive linguistics research; 34). Mouton de Gruyter Berlin, New York, pp. 185-238.